



گزیده‌های منهای بیست

گزیده مطالب رازی، بیست سال پیش از این در همین ماه

گردآوری و تدوین: دکتر مجتبی سرکندی

مقدمه

زیر عنوان بالا مطالبی از رازی ۲۰ سال پیش در همین ماه ارایه می‌شود. گذشت ۲۸ سال و خرده‌ای از انتشار اولین شماره رازی، نامه اعمالمان را آن قدر قطور و سنگین کرده است که بشود گاه که دلمان تنگ آن روزها می‌شود، به شماره سنگین و وزین صحافی شده هر سال نگاهی بیاندازیم، توری بکنیم صفحاتی چند از آن‌ها را بخوانیم و... حالمان خوب شود. آن قدر انرژی بگیریم که هم‌چون مدیرمسئول محترم و سردبیر نازنین پا بر زمین محکم کنیم که: «به هر حال ما ادامه خواهیم داد». این سر زدن‌ها به شماره‌های پیشین ایده‌ای را در ذهن نشانده که گزیده‌هایی از همان شماره و صفحات مشابه ماه انتشاراتی فعلی مان گزین کنیم و شما را نیز در این «دل‌شدگی» با خودمان شریک نماییم. خواننده‌های قدیمی آن روزها برایشان زنده می‌شود و تازه خواننده‌های رازی هم پی می‌برند که بیست سال پیش رازی در مورد عرصه دارو در ایران و جهان چه نوشت. به هر حال، به جستجوی زمان از دست رفته برآمدیم که با قدری اغراق و اغماض و با استعاره‌ای ادبی «بهشت گمشده» دست به قلم‌های رازی بوده است، بهشت گمشده‌های که گفته‌اند: «بهشت گمشده» همان گذشته‌ای است که برای همیشه از دست داده‌ایم، ولی ما قطعاتی از آن گذشته را در جلد‌های صحافی شده از تعرض زمانه مصون داشته‌ایم.

* * *

مطالب این شماره گزیده‌ها به شرح زیر است:

- ۱ فهرست مطالب در شماره اردیبهشت ماه ۱۳۷۷ / به کوشش دکتر مجتبی سرکندی
- ۲ با بیش از یکصد نوشتار در صد شماره رازی / دکتر مرتضی ثمینی
- ۳ SAD بر دو نوع است / دکتر فریدون سیامکنزاد
- ۴ حالا که رسید به صد تا ... / دکتر فرشاد روشن‌ضمیر
- ۵ خاطره اولین ساعت تدریس / دکتر عباس پوستی



فهرست مقالات اردیبهشت ماه ۱۳۷۷

تهیه و تنظیم: دکتر مجتبی سرکندی

عنوان	
با بیش از یک صد نوشتار در صد شماره رازی / دکتر مرتضی ثمینی	سرمقاله
ژنتیک مولکولی و ژن درمانی (بازآموزی) / دکتر محمدرضا نوری دلویی	مقاله
گیاهان ترانس ژن و داروسازی / دکتر عبدالعلی محقق‌زاده	
کمک‌های اولیه حیاتی / دکتر ثریا منتظری	مقاله
SAD بر دو نوع است / دکتر فریدون سیامک‌نژاد	
حالا که رسید به صد تا ... / دکتر فرشاد روشن‌ضمیر	
خاطره اولین ساعت تدریس / دکتر عباس پوستی	
نمایه تحلیلی صد شماره رازی / دکتر مجتبی سرکندی	
بررسی آماری ۱۰۰ داروی پرفروش سال ۷۵ / دکتر منتصری و دکتر محلاتی	
مروری بر صنعت داروسازی جهان / دکتر منتصری و دکتر محلاتی	
رازی و خوانندگان	
سوالات مربوط به بازآموزی	
فرصت‌های شغلی	



اینک که شماره صد مجله رازی را در دست دارید، نهایت افتخار است که به عنوان عضوی از هیئت تحریریه مجله رازی از بدو تولد تا نه سالگی آن تقریباً در هر شماره از مجله با شما خوانندگان گرامی سخنی گفته‌ام و بسیار خوشحالم که با قلم زدن خود با همکاران محترم و دانشجویان عزیز ارتباط مستمر داشته‌ام. امیدوارم که به این طریق در یکی از ابعاد وظیفه معلمی، رسالت خود را به انجام رسانده باشم. فهرستی که ذیلاً از نظر شما می‌گذرد فهرست نوشته‌هایی است که از آغاز کار رازی تا به امروز برای شما عزیزان نوشته‌ام. اعداد داخل پرانتز نشان‌دهنده شماره مسلسل مجله و صفحاتی است که نوشتار در آن صفحات چاپ شده است. شمار این نوشتارها افزون بر صد بوده و در نزدیک به هزار صفحه تقدیم شده‌اند و من بسیار



خوشحالم که از روز تولد رازی تا به امروز حول و حوش هزار صفحه با شما عزیزان سخن گفته‌ام. افزون بر این بیش از صد نوشتار، گاه و بی‌گاه با نوشتن سرمقاله‌هایی چون «بیباید واقعیت‌ها را بپذیریم» (در شماره ۳۴)، «ابتدا و انتها» (در شماره ۴۶)، «بلای باورهای غلط» (در شماره ۷۴)، «سوء استفاده» (در شماره ۹۴)، با شما درد دل کرده و در ضمن هر چند وقت در طرح جداول علمی یا نوشتن محاسبات داروسازی در خدمت شما عزیزان بوده‌ام. امیدوارم که اگر خداوند متعال بخواهد، در ماه‌ها و سال‌های آتی نیز در کنار دوستان خوب خانواده رازی هم‌چنان در رساندن اطلاعات فارماکولوژیکی برای جامعه پزشکی کشورم سهیم باشم. اینک فهرست نوشتارها تقدیم می‌شود که می‌تواند به‌عنوان راهنما برای مراجعه به موضوعات بحث شده مورد استفاده قرار گیرد. به‌طوری که ملاحظه می‌فرمایید از این نوشتارها، ۱۲ مورد تحت عنوان مروری بر نسخ و ۳۱ مورد پرسش و پاسخ بوده که در آن‌ها به ترتیب موارد ظریف نسخه‌نویسی زیر ذره‌بین رفته و به صدها پرسش متنوع همکاران و خوانندگان گرامی پاسخ داده شده است.

۱ داروها و ژینکوماستی (۱ تا ۱۴) (۲۳ تا ۱۴)

۲ هیپرتانسیون آندوکراین (۲ تا ۴) (۱۲ تا ۴)

۳ اثرات زیان‌آور سیگار (۲ تا ۴۶) (۶۸ تا ۴۶)

۴ دارو درمانی دیسمنوره و منوراژی (۳ تا ۶) (۱۳ تا ۶)

۵ گام‌های جدید در درمان لیشمانیوز (۴ تا ۶) (۱۳ تا ۶)

۶ کنترل اسهال حاد (۶ تا ۱۶) (۱۶ تا ۶)

۷ آنتی‌هیپرتانسیون‌های مرکزی عمل‌کننده (۷ تا ۲۸) (۳۵ تا ۲۸)

۸ تأثیر تفاوت‌های ژنتیکی در پاسخ‌دهی به داروها (۱۰ تا ۷) (۱۷ تا ۱۰)

۹ سوربیتول از دیدگاهی دیگر (۱۰ تا ۵۱) (۵۴ تا ۱۰)

۱۰ تفاوت‌های استرئوآسپسیفیک در متابولیسم دارو (۱۱ تا ۶) (۱۲ تا ۱۱)

۱۱ روغن کرچک از دیدگاه دیگر (۱۲ تا ۳۲) (۳۵ تا ۱۲)

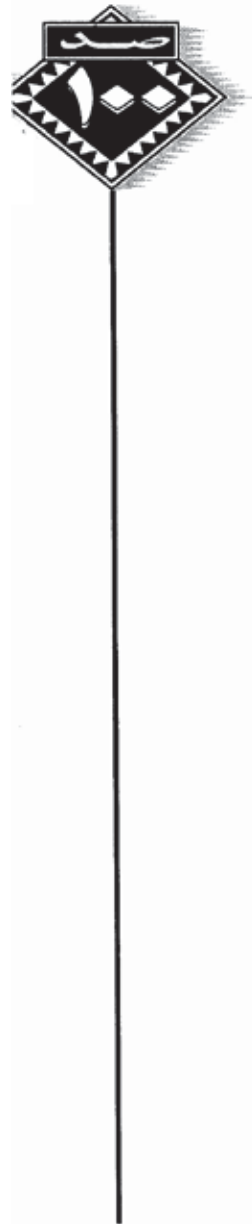
۱۲ آسپیرین در جلوگیری از هیپرتانسیون ناشی از حاملگی و توکسمی‌پره

اکلامپتیک (۱۴ تا ۶) (۱۳ تا ۱۴)

۱۳ پسلیوم و لاکتولوز از دیدگاهی دیگر (۱۵ تا ۲۸) (۳۲ تا ۱۵)



- ۱۴ گیرنده‌های H_3 (۱۶ تا ۷ تا ۱۳)
- ۱۵ ضدالتهاب‌های استروئیدی و غیراستروئیدی چشمی (۱۷ تا ۴۶ تا ۵۱)
- ۱۶ استفاده از ویتامین‌ها در تقویت عمومی و بیماری‌های روانی عصبی (۱۹ تا ۱۲ تا ۱۶)
- ۱۷ کارنی‌تین (۲۰ تا ۶ تا ۲۳)
- ۱۸ مروری بر نسخ (۲۲ تا ۶۴ تا ۶۸)
- ۱۹ سرفه و داروهای ضدسرفه (۲۳ تا ۱۹ تا ۲۸)
- ۲۰ مروری بر نسخ (۲۳ تا ۶۷ تا ۷۳)
- ۲۱ نگاهی دیگر بر درمان آبله‌مرغان و زونا (۲۴ تا ۱۹ تا ۲۷)
- ۲۲ مروری بر نسخ (۲۴ تا ۵۰ تا ۵۸)
- ۲۳ مروری بر نسخ (۲۵ تا ۷۱ تا ۷۸)
- ۲۴ بی‌فسفونیت‌ها (۲۶ تا ۶ تا ۱۴)
- ۲۵ مروری بر نسخ (۲۶ تا ۳۶ تا ۴۳)
- ۲۶ مروری بر نسخ (۲۷ تا ۳۷ تا ۴۷)
- ۲۷ کدام غذا؟ کدام دارو؟ (۲۷ تا ۶۶ تا ۷۳)
- ۲۸ مروری بر نسخ (۲۸ تا ۳۱ تا ۳۴)
- ۲۹ مروری بر نسخ (۲۹ تا ۴۱ تا ۴۵)
- ۳۰ مروری بر نسخ (۳۰ تا ۳۶ تا ۴۱)
- ۳۱ آفتاب سوختگی (۳۱ تا ۷ تا ۱۴)
- ۳۲ مروری بر نسخ (۳۱ تا ۳۸ تا ۴۳)
- ۳۳ تازه‌های بتا لاکتام‌ها (۳۲ تا ۷ تا ۲۳)
- ۳۴ مروری بر نسخ (۳۲ تا ۶۸ تا ۷۵)
- ۳۵ نگاهی دیگر بر داروهای مسدودکننده کانال‌های کلسیم (۳۳ تا ۱۷ تا ۲۶)
- ۳۶ مروری بر نسخ (۳۴ تا ۲۷ تا ۳۱)
- ۳۷ تازه‌های آنتاگونیست‌های کلسیم (۳۵ تا ۵ تا ۱۳)
- ۳۸ نگاهی بر اثر داروها و بیماری‌های آندوکرینی در رفتار جنسی (۳۶ تا ۱۱ تا ۱۷)
- ۳۹ اوکترئوتاید (۳۸ تا ۶ تا ۱۲)

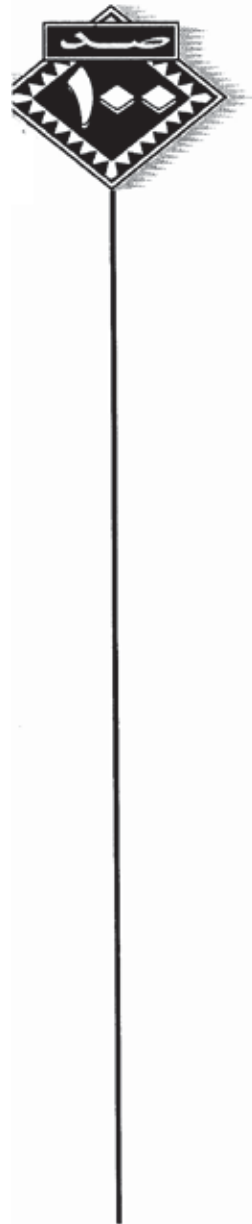


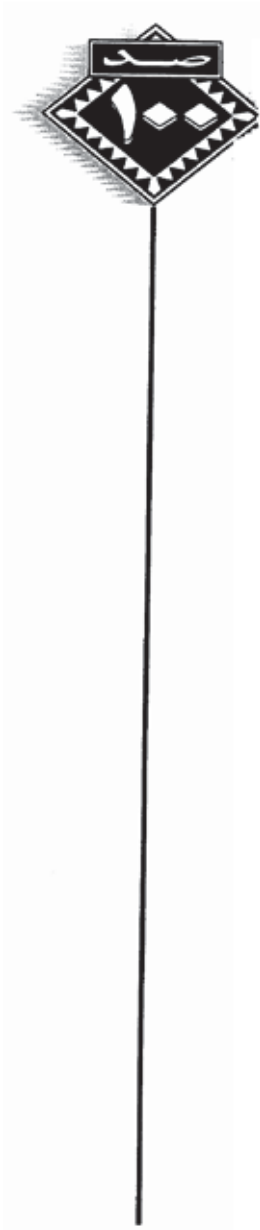


- ۴۰ نگاهی به رتینوییدها (۳۹ تا ۱۸ تا ۲۵)
- ۴۱ پرسش و پاسخ علمی (۴۰ تا ۳۳ تا ۳۴)
- ۴۲ نقش سروتونین در اختلال‌های غذا خوردن (۴۱ تا ۶ تا ۱۴)
- ۴۳ فارماکوتراپی صرع (۱) (۴۲ تا ۱۱ تا ۲۳)
- ۴۴ فارماکوتراپی صرع (۲) (۴۳ تا ۱۳ تا ۲۳)
- ۴۵ نقطه نظرهای جدید درباره مصرف β_2 آگونیست‌ها در درمان آسم (۴۵ تا ۶ تا ۱۴)
- ۴۶ پرسش و پاسخ علمی (۴۷ تا ۲۷ تا ۳۰)
- ۴۷ فارماکولوژی هیپرتانسیون (۴۹ تا ۱۹ تا ۳۰)
- ۴۸ پوکی استخوانی و درمان آن (۵۰ تا ۶ تا ۱۶)
- ۴۹ ایمونوگلوبولین‌های داخل وریدی در بیماری‌های ویروسی شدید اطفال (۵۱ تا ۶ تا ۹)
- ۵۰ داروهای ضد آریتمی (۵۳ تا ۷ تا ۲۰)
- ۵۱ پرسش و پاسخ علمی (۵۴ تا ۴۴ تا ۵۰)
- ۵۲ پرسش و پاسخ علمی (۵۵ تا ۴۴ تا ۵۰)
- ۵۳ درمان اسهال حاد بچه‌ها: ORS یا داروهای ضداسهال؟ (۵۶ تا ۷ تا ۱۲)
- ۵۴ پرسش و پاسخ علمی (۵۷ تا ۳۰ تا ۳۶)
- ۵۵ پرسش و پاسخ علمی (۵۸ تا ۴۲ تا ۴۶)
- ۵۶ سنتز و نقش بیولوژیک ویتامین D_3 در پوست (۵۹ تا ۶ تا ۱۶)
- ۵۷ پرسش و پاسخ علمی (۶۰ تا ۳۲ تا ۳۷)
- ۵۸ فارماکوتراپی اختلال‌های حرکتی روده (۶۱ تا ۳۱ تا ۴۱)
- ۵۹ پرسش و پاسخ علمی (۶۲ تا ۳۷ تا ۴۳)
- ۶۰ پرسش و پاسخ علمی (۶۳ تا ۳۹ تا ۴۳)
- ۶۱ کاربرد هورمون‌ها و ضدهورمون‌ها در درمان سرطان رحم، پستان و پروستات (۶۴ تا ۶ تا ۱۵)
- ۶۲ پرسش و پاسخ علمی (۶۴ تا ۴۳ تا ۴۶)
- ۶۳ پرسش و پاسخ علمی (۶۵ تا ۴۸ تا ۵۲)
- ۶۴ پرسش و پاسخ علمی (۶۶ تا ۴۱ تا ۴۷)



- ۶۵ دارو درمانی مانیا (۶۷ تا ۲۶ تا ۳۵)
- ۶۶ نقش داروساز در تداخل‌های غذا دارو (۶۸ تا ۱۶ تا ۲۱)
- ۶۷ پرسش و پاسخ علمی (۶۹ تا ۴۵ تا ۵۵)
- ۶۸ پرسش و پاسخ علمی (۷۰ تا ۳۳ تا ۴۰)
- ۶۹ پرسش و پاسخ علمی (۷۱ تا ۳۳ تا ۳۸)
- ۷۰ پرسش و پاسخ علمی (۷۲ تا ۲۱ تا ۲۷)
- ۷۱ هیپوفیز و دارو درمانی اختلال‌های آن (۷۳ تا ۸ تا ۱۶)
- ۷۲ پرسش و پاسخ علمی (۷۴ تا ۳۳ تا ۳۸)
- ۷۳ اینترفرون‌ها و کاربردهای بالینی آن‌ها (۷۵ تا ۷ تا ۲۰)
- ۷۴ پرسش و پاسخ علمی (۷۵ تا ۳۴ تا ۳۱)
- ۷۵ پرسش و پاسخ علمی (۷۶ تا ۲۴ تا ۳۱)
- ۷۶ داروها و کلیه (۷۷ تا ۷ تا ۲۳)
- ۷۷ پرسش و پاسخ علمی (۷۷ تا ۳۹ تا ۴۴)
- ۷۸ پرسش و پاسخ علمی (۷۸ تا ۴۶ تا ۵۱)
- ۷۹ فارماکوتراپی ناهنجاری‌های رنگ دانه‌ای پوست (۷۹ تا ۶ تا ۱۳)
- ۸۰ آتاکوئیدها و آنتاگونیست‌های آن‌ها (۸۰ تا ۷ تا ۳۰)
- ۸۱ پرسش و پاسخ علمی (۸۱ تا ۳۳ تا ۳۷)
- ۸۲ پرسش و پاسخ علمی (۸۲ تا ۶ تا ۱۳)
- ۸۳ پرسش و پاسخ علمی (۸۳ تا ۳۶ تا ۴۴)
- ۸۴ فارماکوژنتیک (۸۴ تا ۷ تا ۲۴)
- ۸۵ دارو درمانی عفونت‌های غیراختصاصی مجاری ادراری (۸۵ تا ۴۳ تا ۴۸)
- ۸۶ پرسش و پاسخ علمی (۸۶ تا ۳۴ تا ۴۱)
- ۸۷ هیپرتانسیون و فارماکولوژی داروهای آنتی‌هیپرتانسیون (۸۸ تا ۶ تا ۳۱)
- ۸۸ پرسش و پاسخ علمی (۸۹ تا ۱۸ تا ۲۴)
- ۸۹ سیپروفلوکساسین (۹۰ تا ۱۳ تا ۲۱)
- ۹۰ پرسش و پاسخ علمی (۹۰ تا ۵۱ تا ۵۹)
- ۹۱ فارماکولوژی آهن و کلاتورهای آن (۹۱ تا ۱۷ تا ۲۸)
- ۹۲ ژن درمانی (۹۲ تا ۱۲ تا ۱۵)





- ۹۳ دارو درمانی بیماری‌های دژنراتیو سیستم عصبی مرکزی (۶ تا ۲۲ تا ۹۳)
۹۴ لتروزول و سرطان پستان در خانم‌های یائسه (۶ تا ۸ تا ۹۴)
۹۵ پرسش و پاسخ علمی (۲۶ تا ۳۲ تا ۹۴)
۹۶ پرسش و پاسخ علمی (۲۶ تا ۳۷ تا ۹۵)
۹۷ فارماکولوژی داروهای پروکابنتیک (۱۶ تا ۲۷ تا ۹۶)
۹۸ پرسش و پاسخ علمی (۴۵ تا ۵۲ تا ۹۶)
۹۹ کورتیکواستروئیدها و آسم (۶ تا ۱۴ تا ۹۷)
۱۰۰ فارماکولوژی داپسون (۶ تا ۱۱ تا ۹۸)
۱۰۱ پرسش و پاسخ علمی (۲۲ تا ۲۶ تا ۹۹)
۱۰۲ با بیش از یک صد نوشتار در صد شماره درازی (۳ تا ۷ تا ۱۰۰)

دکتر مرتضی ثمینی



نمی‌دانم چرا مدیر مسؤول مجله پایش را توی یک کفش کرده بود (شاید به این خاطر که لنگه کفش بنده خدا را دزدیده‌اند) که همه اعضای تحریریه باید به مناسبت چاپ صدمین شماره «رازی» مطلبی داشته باشند که با عدد «صد» شروع شود. اساتید ادبیات فارسی را عقیده بر این است که احتمالاً این پافشاری و اصرار به این خاطر بوده که اوشان، یعنی مدیر مسؤول محترم مجله رازی، نامشان با حرف «ص» شروع می‌شود که این قدر به عدد «صد» عنایت دارند. ولی روانشناسان اعتقاد دارند که تواضع بیش از حد مدیر مسؤول محترم باعث شده که ایشان به قدر یک «ر» ناقابل تخفیف داده و مناسبت شماره ویژه را «صد» قرار داده‌اند و نه «صدر»!!



این احتمال هم وجود دارد که چاپ ویژه‌نامه‌ای به مناسبت «صدمین» شماره یک مجله، به این خاطر است که مجله ای توانسته بدون دود کردن حتی دانه‌ای اسپند «صد» شماره مجله منتشر کند و چشم‌زخمی به او وارد نشده باشد.

از این مسأله که بگذریم، باید بگوییم که اصولاً این کلمه (SAD) بر دو نوع است. یکی آن که با حرف «س» شروع می‌شود و آن عبارت است از دیوار عظیمی که جلوی رودخانه می‌بندند تا آب پشت آن جمع شود تا لابد بتوان در آن به خوبی و راحتی شنا کرد. البته، کسانی هم هستند که با این که «شنا» بلد هستند، ولی متأسفانه آب نمی‌بینند تا شنا کنند. اخیراً دیده شده که بعضی‌ها آب پشت سد را گل آلود می‌کنند تا شاید بتوان از آن ماهی گرفت. خلاصه واضح و مبرهن است که سد چیز خوبی است، به شرطی که فقط برای چند روزی پشت آن را آب ببندند و بعد برای جلوگیری از خراب شدنش، مجبور شوند آب آن را خالی کنند!

و اما نوع دوم آن با حرف «ص» شروع می‌شود (با نام فامیل مدیر مسؤول مجله اشتباه نشود!) که خیلی‌ها دوست دارند این اندازه عمر کنند (بلکه هم بیشتر!). ولی بندگان خدا چه خوش خیال هستند. زیرا با این هوای آلوده و ترافیک سرسام‌آور خیابان‌ها و ... نصف آن را هم که عمر کنند، باید کلاهشان را بالا بیندازند (به شرطی که وسط راه کسی کلاهشان را برندارد! یا روی هوا نزند!). خلاصه نوع اخیر کلمه ذکر شده باعث شد که همه نویسندگان مجله رازی بنا به دستور مدیر مسؤول که بدجوری از چاپ شدن «صد» شماره مجله به وجد آمده بود و در واقع، در پوستش نمی‌گنجید! بسیج شوند که خواسته وی را اجابت کنند. ایشان هم در آن جلسه کذایی دائماً سینه صاف می‌کردند و به تعریف و تمجید چاپ شدن «صد» شماره مجله و این که «من آنم که رستم بود پهلوان!!!» داد سخن می‌دادند و همه دست‌اندرکاران مجله را به اطاعت از دستور خودشان وادار می‌ساختند (البته، آن موقع هنوز «جامعه مدنی» شروع نشده بود و گرنه ایشان خوب می‌دانند که در چنین جامعه‌ای از این حرف‌ها نداریم). بنده هم که آن قدر ترسو هستم که با وجود تهرانی بودن، دوستان فکر می‌کنند



«اهل کاشان» می‌باشم!! وقتی خط و نشان کشیدن مدیر مسؤول مجله را دیدم در عین حال که به قول خواجه شیراز «چون بید بر سر پیمان خویش می‌لرزیدم»، در کلام نقشه نوشتن همین مطالبی را می‌کشیدم که مقدماتش را تاکنون خوانده‌اید.

ولی از این مقدمه که بگذریم، می‌رسیم به اصل مطلب که برای صدمین شماره مجله چه مؤخره‌ای بنویسم. البته، چون بنده گاهی اوقات طنز هم می‌نویسم (لابد از جدی نوشتن خیری ندیده‌ام که فکر می‌کنم شاید برای طنزهایم کسی تره خرد می‌کند!) ابتدا به کلام زد که صد تا از طنزهایم را که تاکنون در نشریات گل‌آقا چاپ شده است، تجدید چاپ کنم. ولی بعداً فکر کردم که این مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. به این دلیل که در دوره‌ای که یک مثنوی کاغذ حکم کیمیا را دارد و کیمیاگر نه شیمیست و داروساز که کاغذفروش است و کاغذبان! بنده مجاز نیستم هفتاد من آن را به این امر غیرانتفاعی اختصاص دهم، از خیرش گذشتم. بعداً به این فکر افتادم که ده تا مطلب طنز را تجدید چاپ کنم و آن‌ها را در ده ضرب کنم تا عدد «صد» حاصل شود. به این ترتیب هم تکلیفم را نسبت به مجله ادا کرده‌ام و هم از زیر چشم غره‌های مدیر مسؤول دل شده «صد» جاخالی داده‌ام. ولی ارزیابی‌های بعدی حاصلش این بود که آن‌هم اگر هفتاد من نشود، سی و پنج کیلو که حتماً می‌شود، که باز هم خوبیت ندارد!

ولی حالا که از مقاله نوشتن کارمان به ضرب و تقسیم کشیده بد نیست پنج تا از مطالب طنز را تجدید چاپ کنم و از خوانندگان محترم بخواهم تا خودشان آن را ضرب در عدد بیست کنند، تا حاصلش همان عدد «صد» مورد نظر مدیر مسؤول نشریه باشد. اما درست که فکر کردم، دیدم اجرای دستورات مدیر مسؤول مجله نباید باعث اسراف کاغذ شود. گیرم اوشان حواسش نیست، بنده که سرم توی حساب و کتاب است، نباید در این امر گرایش به تسامح و تساهل پیدا کنم! به این ترتیب از خیر این راه حل هم گذشتم. این گونه بود که تصمیم گرفتم یکی از مطالب طنز را که با کمک همکارم در مجله گل‌آقا نوشته بودم، انتخاب کنم تا هم دستورات اوشان، یعنی مدیر مسؤول یک‌دنده را اجرا کرده باشم و هم وادارش نمایم خودش





این مطلب را در «صد» ضرب کند تا به مقصودش برسد. حالا این شما این هم مطلبی که قولش را داده بودم. البته، این را هم یادآوری کنم که این مطلب «طنز» برمی‌گردد به مصاحبه‌ای که این حقیر پیرامون مصرف بی‌رویه دارو با روزنامه جمهوری اسلامی داشته‌ام. این مصاحبه و مطالبی که در آن عنوان کرده بودم، خودم و همکار طنزپرداز دیگرم را وادار ساخت که تکه‌هایی را به «طنز» پیرامون مطالب گفته شده در آن مصاحبه نوشته و در هفته‌نامه گل‌آقا چاپ کنیم.

شما که مطلب ذیل را می‌خوانید، بدانید و آگاه باشید که مطالبی که با حروف معمولی نوشته شده و با علامت «■» مشخص شده‌اند، گفته‌های اینجانب در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی است. جمله‌هایی هم که با حروف سیاه نوشته شده و با علامت «» علامت‌گذاری گردیده، «طنز» و در واقع تک مضراب‌هایی است که بر آن گفته‌های جدی نگاشته شده است. این را هم یادآوری کنم که برای جلوگیری از هرگونه شایعه‌پراکنی و جوسازی و متهم شدن به مسابلی که به بنده نمی‌چسبد (مدیر مسؤول را با این همه اصرارش بر ویژه‌نامه صدمین شماره مجله، نمی‌دانم!)، همین مطالب چاپ شده در گل‌آقا را کلیشه می‌کنم تا کسی در این گیر و دار چشم زخمی به بنده وارد نسازد!

... و حالا این شما و آن هم کلیشه مطلبی یک صفحه‌ای، که نزدیک به سه صفحه برایش مقدمه نوشته‌ام. (صفحه بعد) تعجب نکنید! مطلب را بخوانیم.



...دکتر فریدون سیامک‌نژاد (داروساز)

(در مصاحبه با جمهوری اسلامی)

❑ در ارتباط با مصرف بی‌رویه دارو، دو جنبه را باید در نظر گرفت.
 — حالا امر کسی جنبه نداشت چی؟!
 ❑ همان‌طور که می‌دانید، در کشور ما مراجعه‌کننده به داروخانه برای گرفتن داروی بدون نسخه پزشک، زیاد است.
 — چه کار کنند؟ مرض دارند!
 ❑ در همهٔ مسالک، بخشی از داروها در سوپر مارکت‌ها به فروش می‌رسد.
 — این جوریه که دارد پیش می‌رود، به زودی در بعضی از کشورها هم، بخشی از آلاها از جمله میوه و تره‌بار در داروخانه‌ها به فروش می‌رسد!
 ❑ بیمار به داروخانه می‌آید و توقع دارد بدون نسخه، هر نوع دارویی را بگیرد.
 — یعنی تجربه به او نشان داده این جوریه بهتر نتیجه می‌دهد؟! این‌که با نسخه، هیچ دارویی را نگیرد!
 ❑ ما یکی از جنبه‌های هشداردهنده و تبلیغاتی و کار فرهنگی‌مان این است که روی پزشکان، کار فرهنگی انجام دهیم.
 — تکند این مقدمات تأسیس وزارت فرهنگ و امور پزشکی، باشد!

❑ ما متأسفانه تا به حال، کار فرهنگی نکردیم.
 — با این وجود، در کار فرهنگی موفق‌تر بودهایم؟
 کار دارو رسالی!
 ❑ در کشور ما، در مقایسه با اکثر کشورهای لیست دارو خیلی پایین است.
 — ولی نظر حکیم و مهندسین، چیز دیگری است!
 ❑ ما اگر بتوانیم، لیست دارو را واقعی می‌کنیم!
 — وای که!
 ❑ اگر مریض احتیاج به ۱۰ عدد از یک نوع قرص را دارد...
 — بهتر است برود ششم بخورد!
 ❑ آیا می‌دانید میکروبی‌ها در مقابل دارو مقاومت می‌شوند؟
 — بجهت! پس کمبود دارو، همین‌ی حکمت هم نیست!
 ❑ یک پزشک باسواد، بهتر از ۵ پزشک کم‌سواد خواهد بود.
 — از نظر آثار صرفاً پزشکان که برعکس، پنج بهتر از یکی است!
 ❑ البته ما یک مشکل دیگری هم داریم که در اثر افزایش تعداد دانشجویان پزشکی، به وجود آمده.
 — کارن بلیشید می‌روند مسافرتی، مشکل دیگری را در جای دیگری حل می‌کنند!
 ❑ دکترهای داروساز در داروخانه، باید بیمارانی را که تقاضای داروی بدون نسخه دارند، آگاه نمایند.
 — یعنی ایشان بگویند: «بدرجان! دارو لازم داری، نوبی داروخانه چه کار می‌کنی!»
 ❑ در کشور ما، لیست دارو پایین است.
 — در منطقه خودم بهتر و مهندسین، چه‌طور؟!
 ❑ اگر یک مریض احتیاج به ۱۰ قرص داشته باشد، پزشک برایش ۲۰ قرص تجویز می‌کند.
 — پس بخواهد لیست که داروخانه‌ها هم معمولاً نصف قرصهای نسخه را بیشتر به بیمار نمی‌دهند!
 «مریض! + حکیم‌پاشی»



حالا که رسید به ... تا ...

تهیه و تنظیم: دکتر فرشاد روشن ضمیر

هر ششمی در این ره «صد» بحر آتشین است دردا که این معما، شرح و بیان ندارد ...

«حافظ»

در حالی که جهان به آستانه هزاره سوم میلادی نزدیک می‌شود ما به صد ماهگی! رسیده‌ایم و لابد باید برای خودمان اسپند دود کنیم و «صد» آفرین نثار خودمان کنیم که بیش از ۸ سال و چهار ماه را تاب آورده‌ایم و از آن مهم‌تر بدون وقفه همه ماهه در دستان پرمهر شما جاگرفته‌ایم. این کار غره شدن به تلاشی اندک و انجام یک کار معمولی بوی خودنمایی می‌دهد. حتی می‌شود کمی تا قسمتی خجل هم شد. مجله Scientific American صفحه‌ای دارد که در آن پاره‌ای از مطالبی را که در ۵۰ سال پیش، ۱۰۰ سال پیش و ۱۵۰ سال پیش مسأله روز جامعه پزشکی بوده و در شماره ۵۰، ۱۰۰ و ۱۵۰ سال پیش همان نشریه چاپ شده، تجدید چاپ می‌نماید.

عنایت فرمودید، استمرار در انتشار و تداوم یک کار علمی را ملاحظه کردید.



بیش از ۱۵۰ سال از عمر ماهنامه مورد اشاره می‌گذرد و صد البته شمار نشریات علمی بیش از صد ساله جهان چنان زیاد است که حتی سیاهه کردن آن‌ها ممکن نیست. از این جهت در برابر نشریات صد ساله دم از صد ماهگی زدن قدری گزافه‌گویی به نظر می‌رسد اما اگر دهکده جهانی آقای مک لوهان را رها کنیم و به مقایسه جایگاه «رازی» در میان نزدیک به هزار نشریه داخلی که مجوز انتشار گرفته‌اند بپردازیم، می‌توانیم سرمان را بلند کنیم. از میان آن هزار جریده شاید حول و حوش ۱۰ ماهنامه آن از مرز انتشار صد شماره و دو سه تایی از مرز شماره دویستم گذشته باشند اما این امر به معنای انتشار ۱۰۰ یا دویست شماره مستقل نیست. دوستان اهل قلم دوست دارند به عدد ۱۰۰ زودتر برسند، برای این کار حتی اگر چند ماه یک بار (به جای انتشار همه ماهه) منتشر شوند، دو سه شماره را بر جبین نشریه‌شان رَج می‌زنند. سه شماره در یک جلد و در مواردی حتی ۵ شماره در یک جلد. این گونه می‌شود خیلی سریع‌تر به شماره ۱۰۰ رسید! اما رازی با شما راست بوده است، ۱۰۰ ماه آژگار هر ماه یک شماره (و معمولاً با یکی دو هفته تأخیر) را به دستان گرم شما سپرده، پس از این جهت شاید حق داشته باشیم به خود ببالیم، دلیل مهم‌تر این بالیدن داشتن طیف گسترده‌ای از مخاطبان است. داشتن شمارگان (تیراژ) ۶۰۰۰ برای نشریه‌ای تخصصی عدد اندکی نیست، یادمان بماند که جامعه پزشکی کشور اعم از پزشک و داروساز و دندانپزشک و پرستار و ماما و ... به علت کثرت مشغله اصلاً فرصت مطالعه پیدا نمی‌کند. مجله علمی نظام پزشکی که زمانی در ۴۰۰۰۰ نسخه چاپ و رایگان توزیع می‌شد بعد از آن که (مثل مصیبتی که بر رازی حادث شد) مقدر شد خودگردان باشد و ناگزیر از پذیرش مشترک گردید و سالیانه یک هزار تومان را حق اشتراک قرار داد ... تیراژش به ۳۰۰۰ رسید: یعنی از میان ۶۰ هزار عضو نظام پزشکی کشور از هر ۲۰ نفر یکی مجله علمی صنف خودش را مشترک شد که این امر مایه دریغ و تأسف است. پس ۵۰۰۰ مشترک رازی در این شرایط است که ما را خشنود می‌سازد و در چنین وضعیتی است که خیال می‌کنیم با رسیدن به انشار شماره صد، کاری کرده‌ایم کارستان! و این امر انجام نشد مگر به یاری شما و در اجابت به خواست شما، به گفته مرحوم اخوان ثالث:





یا په سر سایه اژ قرهما دارم
هرچه دارم اژ شما دارم

من اکر چخدم په ویران پوم
هرچه هستم اژ شما هستم

و سپاس از شما که با نشان دادن اقبال به «رازی» بخت رازی را گشودید و تا شماره **صد**م یاورش بودید. باشد که در پاسخ به این همه شوق و عاطفه، دست‌اندرکاران رازی مسؤولیت خود را سنگین‌تر قلمداد کرده بکوشند تا در دویستمین شماره، با شما یاران مهربان تجدید بیعت نمایند. برای این که سابقه‌ای از این سنت «صد سالاری»! به دست داده باشم اشاره می‌کنم که در دیوان رند شیراز و خواجه بزرگ «حافظ» بیش از ۸۰ بار یعنی در ۸۰ بیت کلمه **صد** به کار رفته که چند نمونه‌ای از آن‌ها با نوعی خاص حاشیه‌نویسی تقدیم حضورتان می‌شود تا بدانید چرا آن قدر لی‌لی به لالای شماره «**صد**» می‌گذاریم.

«**صد**» عزیز است غنیمت شمردش ضحیّت!

در زمانه حافظ «گل» عزیز بود، اما در روزگاری که گل خدا داده «خداداد عزیز» آن شور شیرین را برپا می‌کند (که این «گل» با «گل» مورد اشاره حافظ تفاوتی ماهوی دارد)، به خودمان اجازه خاصه خرجی داده به جای «گل» حافظ، «**صد**» را جاسازی کردیم تا شما هم این شماره را جور دیگری ببینید همان جور که ما دیده‌ایم، به هر حال اول چندتایی از «**صد**»های حافظ را ملاحظه بفرمایید تا بعد ...

پس آسان می‌نمود اول غم دریا په پوی سود غلط گفتم که این طوفان په **صد** گوهر نمی‌ارزد

این نظر حافظ است ولی ما که به سودایی دیگر بر این دریا بادبان گشودیم دریافتیم که «دُر» یافته‌ایم دُر و گوهری که چیزی نیست جز رابطه‌ای عاطفی با شما، که قیمتش از قیمت **صد** گوهر یافته در طوفان فراتر است.



صد آبرو به نیم نظر می‌توان خرید خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند

لابد مراد حافظ از «نیم نظر»، مبلغ اشتراک یک ساله نشریه است به شرط آن که هر شماره را «آبروی» خود یعنی اهل قبیله «رازی» بدانیم، که می‌دانیم. کاش بیش از چند هزار نفر مشترک فعلی خوبان دیگر به تقصیر در این معامله پایان داده به خیل گیرندگان و مشترکان رازی می‌پیوستند.

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران پیکی ندوانید و پیامی نفرستاد

لابد رند نظر باز شیراز به خوانندگان «رازی» اشاره می‌کند که در این ۸ سال و چهار ماه حتی از ارسال «چند خطی نقد و نظر و داوری» برای نشریه خودشان دریغ ورزیده‌اند. ما در صفحه رازی و خوانندگان با همه شما قرار گفتگو و ملاقات داریم.

اژ لعل تو گریپم انگشتری ژنها **صد** ملک سلیمانم، در زیر نگین باشد

نه از «لعل» حافظ سر در آوردیم و نه از «انگشتری زنهار»، فقط این را ملتفت شدیم که در کنار شما، گویی **صد** ملک سلیمان را زیر نظر و تحت امر خود داریم. برداشت ما از جمله اخیر نیز چنین بود که: دلمان خوش می‌شود و بر انتشار رازی هم‌چنان ادامه می‌دهیم.

داشتم دلعی و **صد** عیب نهان می‌پوشید خرقه رهن می‌و مطرب شد و ژنار پمائد

اگر «رازی» را «دلعی» خود بدانیم نه تنها عیب‌پوش نیست که بلافاصله عیب و ایراد ما را در برابر نظر نقاد و نکته‌سنج شما قرار می‌دهد. شما که کمال طلب هستید و با نامه‌هایتان، هفته‌ای پس از انتشار هر شماره «رازی» بسا نکته مهم و ارزنده که به ما خاطر نشان نموده‌اید و می‌کنید.





تکیه پر تقوی و دانش در طریقت کافری است راه رو گر صد هنر دارد، توکل پایدش

اگر راه رو هم باشیم قطعاً صد هنر نداریم اما اگر به پنداری هر شماره را دسترنج و کارنمای خود بدانیم، صد بار این دسترنج را به شما تقدیم کرده‌ایم با توکل به او، دادار مهربان و خداوند رحمان و پس از او با دلگرمی به لطف خوانندگان.

از نامه سپاه نترسم که روز حشر با قیض لطف او، صد از این نامه طی کنم

همه ماهه سفیدی کاغذ را سیاه کردیم و رج زدیم تا پیامی «سوی دلداری چند» فرو فرستیم و فرستادیم تا ۸ سال و چند ماه بر ما گذشت. شماره نامه‌های ما به صد رسید که با فیض لطف او بود و با اقبال و مرحمت شما، پس حسابمان پاک است و از محاسبه‌مان نه باک.

آن سفر کرده که صد قافله دل همزه اوست هر کج هست خدا یا په سلامت دارش

شعر از حافظ است اما زبان حال ما درباره دوست و یاور صمیمی «رازی» دکتر پورغلامی است که دو ماهی می‌شود از او دور شده‌ایم، هر چند دل‌هایمان نزدیک‌تر شده و ایشان جدی‌تر از همیشه برای رازی مطلب تهیه و ارسال می‌کنند. عمر سفر را کوتاه دانسته‌اند اگرچه سفری به ظاهر یک ساله باشد به هر حال ما بی‌صبرانه دیدار مجدد ایشان را انتظار می‌کشیم.

ادب و شرم ترا خسرو مه رویان کرد آفرین پر تو که شایسته صد چندینی

اگر خودخواهی نباشد باید بگوییم آفرین بر همه کسانی که این «صده» را با ما یار و غمگسار بودند همه کسانی که زحمت کشیدند تا رازی منتشر شود و به دست شما برسد.

کانون فرهنگی و تبلیغاتی هم‌رنگ، لیتوگرافی فدک، چاپ حدیث،



همکاران اداری بخش علمی دفتر مرکزی پخش رازی و از همه مهم‌تر مدیرعامل محترم شرکت پخش رازی که چون خود اهل قبیله قلم هستند و عضو شورای نویسندگان رازی از بذل هرگونه کمک مادی و اداری که برای تداوم حیات رازی ضروری بوده دریغ نورزیده‌اند. آفرین بر همه این یاران خوب و صمیمی. از جانب همه خوانندگان رازی دست این یاوران خود را صمیمانه می‌فشاریم.



گلچین

بعد از این مقدمه مبسوط و حافظانه‌های «صد» دار می‌رسیم به اصل مطلب، که برایش عنوان «گلچین» انتخاب شده است. علت انتخاب این عنوان گزینش بخش یا بخش‌هایی از مطالب آن از نشریات دیگر بوده که صد البته احتمال رؤیت بعضی از آن جراید به علت محدود بودن تیراژ و توزیع غیرگسترده آنان برای شما یاران «رازی» وجود نداشته است. در ضمن تلاش کرده‌ایم که بخشی از گزیده‌ها از میان مطالب طنزگونه و غیرجدی باشد. هرچند سهم اصلی را مطلب جدی بر عهده دارند. در آغاز سخن به دلیل ارتباط موضوع و نیز حق استادی و پیشکسوتی از سرمقاله ماهنامه نبض آذر ۷۶ به قلم آقای دکتر بیژن جهانگیری بهره گرفته‌ایم، عنوان سرمقاله چنین است: «رئیس جمهور وزیر ارشاد مجله نبض».

مناسبت نوشته هفتمین سال انتشار مجله نبض می‌باشد اما مراجع ایشان مثل همیشه شامل حال رازی نیز شده است.

گزیده دوم مطلبی است خواندنی برگرفته از مجله طب و تزکیه شماره ۲۵ با عنوان «برخی از اشارات پزشکی در ادب پارسی» نوشته آقای دکتر محمدحسین عزیزی. پس از آن از مجله نوبنیاد «دندانپزشکی امروز» که با مسؤولیت و به سردبیری همکار محترممان آقای دکتر محمدرضا طاهریان منتشر می‌شود، از صفحات «در آینه ادبیات و هنر» دو مطلب انتخاب شده با عناوین «طبابت و ادبیات» با انتخاب و ترجمه رضا سیدحسینی مترجم



نامدار کشور و نیز گزیده‌هایی از نویسندگان و شعرای قدیم و اخیر که خود سردبیر «آقای دکتر طاهریان» انتخاب کرده‌اند.

روزنه «دو ماه نامه» ایست دانشجویی، دست‌پخت دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، مطالبی طنز در قالب شعر نو با عنوان «صدای پای امتحان» و دو سه طرح و نکته دانشجویی را از «روزنه» انتخاب کرده‌ایم. در خطه خراسان فصلنامه‌ای علمی پژوهشی با همت کمیته تحقیقات دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی مشهد و با عنوان «نوید» منتشر می‌شود که «تب از دواج» گزیده‌ای خواندنی از این نشریه است. وقتی از مطالبِ چِدْ به مطالب طنزگونه رسیدیم نمی‌شود از «موج» صرف نظر کرد. گاهنامه موج را دانشجویان داروسازی تهران منتشر می‌سازند. چند نوشته کوتاه از شماره‌های ۴ و ۵ این گاهنامه انتخاب شده است که یکی از آن‌ها مطلب «تذکره‌العلماء» است که دانشجویان به سراغ رئیس دانشکده داروسازی، استاد همه داروسازان آقای دکتر شفیعی رفته علاوه بر ارایه یک طرح (تلفیقی از نقاشی و کاریکاتور) با زبانی طنزگونه از ایشان یاد کرده‌اند. دانشجویان دانشکده داروسازی آزاد هم یک نشریه داخلی دارند. شاهین کیمیایگر در قالب طنز برخی از مسایلی دانشکده خود را به رشته تحریر کشیده است.

مقاله «گیاه ژین سینگ» را از فصلنامه علمی دانشجویان دانشکده داروسازی شهید بهشتی انتخاب کرده‌ایم و مقاله «بیماری‌های عفونی نوپدید و بازپدید»، انتخاب شده از نشریه داخلی شبکه بهداشت و درمان ورامین است که در انتشار این مجموعه دیدنی و خواندنی همکار جوان «رازی» آقای دکتر سرکندی نیز نقشی اساسی دارند (مطلب خواندنی ایشان در همین شماره با عنوان سایتوکین‌ها به دلیل اجتناب از شایبه پارتی‌بازی! تعمداً انتخاب نگردید) و سرانجام گزیده‌هایی از نوشته‌های طنز همکار خودمان «ف ر راوی» را ملاحظه خواهید کرد که پاره‌ای از آن‌ها در ماهنامه طنز و کاریکاتور به چاپ رسیده و پس از بازنویسی برای ویژه‌نامه صد ماهگی «رازی» انتخاب شده است تا در قالب قدیمی «نیشدارو» عرضه شود.



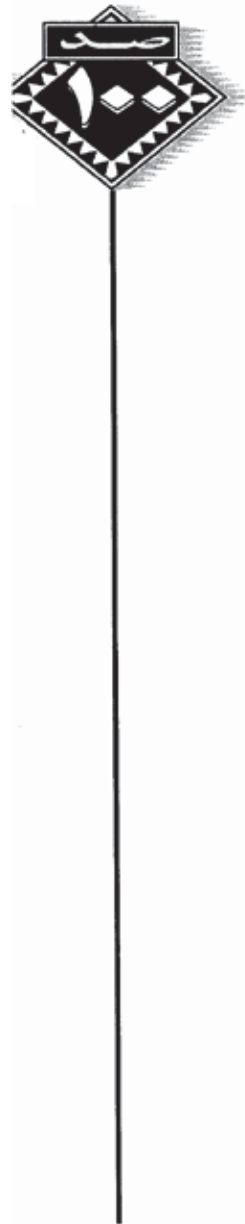
سی و یکمین برگ زندگی دانشگاهیم ورق می‌خورد، یعنی ۳۲ سال قبل، تقریباً هنوز در تب و تاب جوانی بودم و برای به عضویت درآمدن در هیئت علمی دانشگاه تهران بی‌تابی می‌کردم. زیرا استادی دانشگاه را بالاترین مقام می‌دانستم و برای به‌دست آوردن این مقام شامخ علمی روز شماری می‌نمودم، ولی برای رسیدن به این قله مرتفع، راه‌های سخت و پرپیچ و خمی در پیش رو داشتم که باید یکی پس از دیگری با موفقیت پیموده می‌شد. این مراحل از مرتبه صفر یعنی دستیاری افتخاری شروع، سپس به دستیاری رسمی، استادیاری، دانشیاری و بالاخره به مقام استادی ختم می‌شد. هر کدام از این مراحل خودش یک هفت‌خان رستم داشت که باید از آن عبور کرد به خصوص امتحان استادیاری که امتحان تخصصی هم به حساب می‌آمد و بسیار مشکل بود، زیرا امتحان کتبی، شفاهی، عملی با ضرایب جداگانه را باید قبول شد که اگر کسی این امتحان را با موفقیت می‌گذراند، در حقیقت خدمت رسمی او در دانشگاه شروع می‌شد. در این



دوره از خدمت دانشگاهی باید شایستگی اخلاقی، علمی، ظرفیت تحقیقاتی و تدریس داوطلب نیز توسط استاد کرسی مربوطه سنجیده و مورد تأیید قرار می‌گرفت. به‌علاوه مقاله‌های خارجی و داخلی متعددی را به چاپ می‌رساند و در نوشتن پلی‌کپی‌ها و جزوات درسی و کتاب عملی شرکت می‌جست تا بتواند امتیازات مربوطه را کسب کرده و پس از طی زمان لازم ۴۵ سال و با تأیید هیئت ممیزه دانشگاه به مقام دانشیاری ارتقا پیدا کند و به همین نحو و با اختلاف قابل ملاحظه‌ای از نظر تعداد مقاله‌ها و امتیازات بیشتری دوران دانشیاری طی می‌گردید تا شخص استاد شود. بگذریم موضوع مهمی که برای اینجانب مطرح بود اولین ساعت تدریس فارماکولوژی در مرتبه استادیاری بود. زیرا دوران دستیاری را گذرانده و امتحان استادیاری هم کتبی، شفاهی و عملی را با موفقیت پشت سر گذاشته بودم و لازم بود یک ساعت تدریس هم در حضور دانشجویان و استاد مربوطه داشته باشم. موضوع سخنرانی از قبل تعیین شده بود که باید خود را آماده می‌ساختم. یادم می‌آید عنوان این سخنرانی یکی از مباحث فارماکولوژی (شل‌کننده‌های عضلات مخطط) بود. ترس و وحشت من از این ساعت تدریس در حضور ۳۰۰ نفر دانشجوی پزشکی بود، زیرا پیش خود فکر می‌کردم نکند دچار لکنت زبان شده یا مطلبی را جا بیندازم و یا بیانات من برای دانشجویان نامفهوم باشد و یا مورد سؤالات متعدد قرار گیرم که نتوانم به همه آنها پاسخ دهم، آن وقت چه پیش خواهد آمد، لابد آبروریزی می‌شود، این قبیل افکار مرا رنج می‌داد و چند روز مانده به سخنرانی خواب و خوراک را از من ربوده بود و نگرانی مرا بیشتر می‌ساخت، زیرا می‌دانستم مستمعین این کلاس از باهوش‌ترین و زنده‌ترین دانشجویان سرتاسر ایران بودند که به دانشکده پزشکی تهران راه یافته بودند. کوچک‌ترین اشتباه از نظر تیزبین آنها مخفی نمی‌ماند، مطالب را به دقت گوش کرده و تجزیه و تحلیل می‌کردند. خدا نکند استاد یا مدرس مطلبی را خودش خوب نفهمیده و توجیه نشده باشد و بخواهد تدریس کند، محال بود از همان قسمت چند سؤال مطرح نشود و چنانچه برای خود من چند بار اتفاق افتاد و درس عبرتی بود تا مطلبی را خودم خوب درک نکرده و تسلط کافی نداشته باشم



به تدریس آن مبادرت نورزم. بگذریم ساعت تدریس مربوطه رفته رفته نزدیک می‌شد، استاد کرسی و مدیر گروه ما جناب آقای دکتر گیتی که یادشان بخیر و با آرزوی سلامتی و طول عمر بیشتر برای ایشان، فردی بسیار سخت‌گیر، دقیق و وسواس عجیبی در کلیه امور علمی و پژوهشی به خصوص تدریس از خود نشان می‌دادند. عقیده داشتند مطالب مورد تدریس باید از آخرین اطلاعات و دست‌آوردهای علمی باشد و برای اطمینان از مطالب و موضوع درس و طرز بیان و سایر مشخصات یک جلسه تمرینی هم با حضور سایر اعضا هیئت علمی برای افرادی چون اینجانب برقرار می‌کردند که این جلسه هم تشکیل شد و مطالبی را بیان کردم و ایراداتی گرفته شد و بخیر گذشت و قرار شد در حضور دانشجویان تدریس انجام شود. ۲۳ روز بعد کلاس تشکیل می‌شد. در این دو سه روز هم که من دل تو دلم نبود در منزل شب‌ها درس را تکرار می‌کردم و روی نوار ضبط کرده و ساعت آن را تنظیم می‌نمودم و دو مرتبه گوش می‌کردم خلاصه از هر جهت خود را آماده ساختم تا بالاخره روز موعود فرا رسید و در ساعت مقرر با پوشیدن روپوش سفید، دلی پُر از ترس و هراس و خواندن قل‌هوا... و ادعیه مخصوص وارد کلاس شدم. گوش تاگوش دانشجویان شیفته علم تمام سالن آمفی‌تئاتر را پُر کرده بودند و حتی برخی هم به علت نبودن جا روی زمین آمفی‌تئاتر نشسته بودند. به محض ورود من به کلاس عده‌ای از دانشجویان ردیف‌های جلو برای ادای احترام از جا بلند شدند که با تشکر و اشاره دست سر جای خود قرار گرفتند. عده‌ای با زمزمه ملایم نام اینجانب را از هم سؤال می‌کردند و آن‌هایی که برنامه را از قبل مطالعه کرده بودند نام اینجانب را بر زبان آورده و می‌گفتند این دکتر پوستی است. بالاخره پس از ۱۲ دقیقه رفته رفته کلاس ساکت شد و مستخدم دستگاه اسلاید را آماده ساخت و کلاس را ترک کرد، ۳ دقیقه بعد سکوت مطلق سرتاسر کلاس را فرا گرفت و همه منتظر افاضات استاد جوان تازه کار بودند! در یک لحظه احساس کردم تمام بدنم گرم شد و همه چیز را فراموش کردم. کلیه مطالب علمی را که در طول این مدت تمرین کرده و فراگرفته بودم به کلی از خاطر محو شدند. از همان چیزی که می‌توسیدم به سرم آمد،

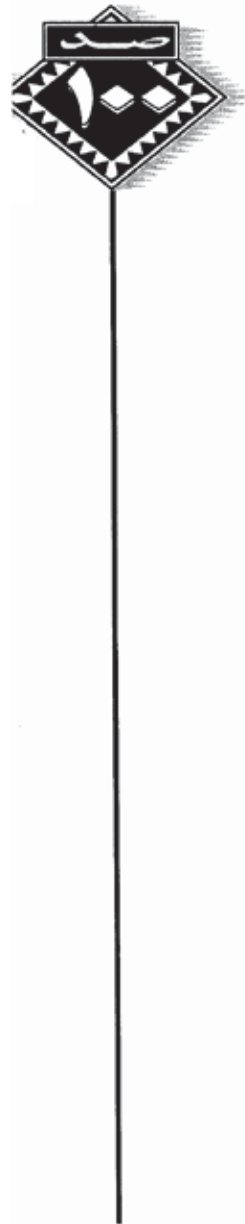




زبانم به لکنت افتاد و بالاخره باید درس را شروع می‌کردم خلاصه به هر جان‌کنندی بود سلام کردم، بچه‌ها هم زیر لب جوابی دادند. به نام خدا گفتم، ولی بچه‌های باهوش زود فهمیدند که استاد جوان در شروع صحبت دچار اشکال شده است که این قدر رنگ به رنگ می‌شود و سلام می‌گوید. برخی دانشجویان لبخندی زدند و به هم نگاه کردند که ظاهراً به این معنی بود که جلسه خوبی داریم. خوراک امروز و امشب ما درست شده. خنده‌ای می‌کنیم و از حرکات و رفتار استادیار ناشی خاطرهای ضبط کرده و شب که در کوی دانشگاه دور هم جمع می‌شویم بازگو کرده و ادایش را درآورده و کلی می‌خندیم و سوژه داریم. بگذریم هنوز مطلبی به خاطر من نیامده بود که برای دانشجویان بازگو کنیم. حتی عنوان درس را هم فراموش کرده بودم به‌خصوص بعد از چند دقیقه که استاد گیتی هم برای نظاره اولین ساعت تدریس اینجانب به آهستگی از در عقب سالن وارد شدند و روی یکی از نیمکت‌ها در کنار دانشجویان نشستند. برخی دانشجویان متوجه ورود ایشان به سالن شدند برای ادای احترام به پا ایستادند که با خواهش و اشاره دست ایشان سر جای خود قرار گرفتند، عده‌ای هم از ردیف جلو متوجه شدند و مرتب سر خود را به عقب برمی‌گرداندند و استاد را نگاه می‌کردند. من هنوز مطلبی را شروع نکرده بودم و آمدن استاد هم مزید بر علت شد و به دست‌پاچگی من افزود. خدایا چه کنیم. در این موقع ۸۷ دقیقه از وقت کلاس درس می‌گذشت و سکوت مطلق در سالن حکمفرما بود و من این پا و آن پا می‌شدم. نفس‌هایم در سینه‌ام تنگ شده بود و به شماره افتاده بود. نمی‌دانستم چکار کنم، این قیافه‌های گوناگون دختر و پسر که همه چشم‌ها به سمت من خیره شده بودند سخت مرا تحت تأثیر قرار داده بود و به عبارتی، دیگر کلاس مرا گرفته بود. بالاخره خدا یاری کرد و یادم آمد که از این درس چند عدد اسلاید تهیه کرده‌ام. نفس بلندی کشیدم و از یکی از دانشجویان خواهش کردم دستگاه اسلاید را روشن و اولین آن‌ها را روی پرده نشان دهد که ایشان هم همین کار را کرد. من هم برای این که اسلاید بهتر دیده شود تقریباً تمام چراغ‌های سالن را خاموش کردم که این موضوع هم خیلی کمک کرد و از التهاب و نگرانی من کاست. زیرا



دیگر آن نگاه‌های تند و تیز در تاریکی دیده نمی‌شد. در اولین اسلاید عنوان درس و چند مطلب مقدماتی درس آمده بود که با نگاه کردن آن‌ها کمی مطالب یادم آمد. حالا به آرامی نفس می‌کشیدم حواسم کمی به جا آمده بود، استرسی که سرتاسر وجودم را فرا گرفته بود، رفته‌رفته محو می‌شد. از تاریخچه درس و بومیان آمریکای جنوبی و جریان پیدا شدن سمی را که آن‌ها به سرنیزه‌های خود می‌مالیدند (دی‌توبوکورارین) و در جنگ و شکار حیوانات استفاده می‌کردند، مطالبی را بیان داشتیم به تدریج ترسم ریخته شد و شروع به صحبت کردم و آهسته آهسته بقیه مطالب درس را با کمک اسلایدهای بعدی و یادداشت‌هایی که با خود برده بودم ادامه دادم و دانشجویان هم وقتی دیدند اشکالات برطرف شد و استاد به خوبی مطالب را بیان می‌کند و بر اوضاع مسلط شده است موضع خود را عوض کرده و شروع به یادداشت کردن مطالب مهم درس کردند و به حمدالله می‌رفت که کلاس به خوبی پایان پذیرد که ناگاه از میان دانشجویان ردیف‌های جلو یک نفر انگشت خود را به علامت داشتن سؤال بلند کرد که در این موقع بند دلم فرو ریخت و مو بر تنم راست شد. آه، سؤال دارد، نکند سؤالی را مطرح کند که بلد نباشم، خدایا این کلاس لعنتی چرا تمام نمی‌شود که من از این عذاب الیم راحت شوم. استاد گیتی هم هنوز در انتهای کلاس حضور داشتند. می‌خواستم به نحوی دانشجوی سؤال کننده را دست به سر کنم و بگویم بعد از اتمام درس سؤال خود را مطرح کند ولی فکر کردم فوراً دانشجویان می‌فهمند که شاید استاد جواب سؤال را نمی‌داند که آن را به بعد از کلاس حواله می‌دهد و با آن سابقه‌ای که هم که در ابتدای کلاس داشتیم صلاح را در این دیدم اجازه دهم دانشجو سؤال خود را اعلام نماید. هرچه باداباد. دل را به دریا زده و با توکل بر خدا شجاعانه از دانشجوی نامبرده تقاضا کردم سؤال خود را با صدای بلند بگوید تا سایر دوستان انتهای کلاس هم بشنوند و در جریان سؤال قرار گیرند. ایشان هم همین کار را کردند و اختلاف بین دو داروی پانکرونیوم و دی‌توبوکورارین را که خوب متوجه نشده بود مطرح ساخت. خوشبختانه جواب را به خوبی می‌دانستم و با مطالعه‌های زیادی که از کتاب‌های مختلف در این زمینه داشتم آمادگی





کامل برای پاسخ به این سؤال داشتیم. با گشاده رویی و دادن رفرانس به چند کتاب فارماکولوژی و شرح مختصری از تفاوت‌های آن‌ها دانشجوی نامبرده کاملاً راضی و با تشکر سر جای خود نشست در همین موقع بود که عقربه ساعت دیواری کلاس درست روی ساعت ۳ بعدازظهر قرار گرفت، تا چشمم به ساعت افتاد پایان کلاس را اعلام کردم و حالا دیگر تمام التهاب و تشویش و نگرانیم فروکش کرده بود و از دانشجویان خواستم اگر سؤال دیگری دارید بپرسید زیرا حالا دیگر شجاع شده بودم بچه‌ها هم که دیگر خسته شده بودند و ساعت هم تمام شده بود با کف‌زدن‌های ممتد تشکر خود را از اجرای این درس ابراز داشتند و کلاس برای یک تنفس ۱۵ دقیقه‌ای تعطیل شد و من هم با جمع کردن یادداشتهایم و برداشتن اسلایدها کلاس را ترک کردم و خوش و خندان به طرف اتاق کار خود روان شدم. در همین موقع بود که استاد گیتی هم از پله‌های راهرو سالن پایین می‌آمدند که در سرسرای گروه به هم برخورد کردیم بعد از سلام، ایشان به من تبریک گفتند و رضایت کامل خود را از اجرای اولین درس در همان جا اعلام داشتند و این اولین ساعت تدریس پُر ماجرای اینجانب بود که بالاخره به خوبی و خوشی پایان یافت.

